



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۸ / ۱۲
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	بحث سوم: احکام اقسام تمکن					
عنوان ۶	قدرت تکوینی عقلی و وجوب زکات					
عنوان ۷	قدرت عرفی و وجوب زکات					
عنوان ۸	قدرت تشریعی و وجوب زکات					
عنوان ۹	قدرت شرعی تکلیفی و وجوب زکات					
عنوان ۱۰	مورد اول: نذر					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

ما در بحث دوم از مباحث مربوط به شرط تمکن از تصرف در مال در وجوب زکات، درباره اقسام تمکن بحث کردیم و گفتیم که ما چهار نوع تمکن داریم.

قدرت تکوینی عقلی: تمکن اول، تمکن به معنای قدرت تکوینی عقلی است؛ مثلاً فرض کنید کسی مالش در اختیار یک غاصب قاهر جابر ظالمی است که اگر بخواهد مالش را استنقاذ کند، خوب می تواند برود و از طرق خیلی سختی، به هر حال مالش را استنقاذ کند. این شخص قدرت عقلی تکوینی دارد، منتها قدرت عرفی ندارد. عرفاً می گویند نمی تواند مالش را بگیرد، چون دست ظالم است. ظالمی است که بخواهی مالت را از دستش در بیاوری، باید با او بجنگی و ممکن است وسط کار کشته شوی. خلاصه، قدرت عقلی وجود دارد، اما قدرت عرفی وجود ندارد. این قدرت عقلی است یا قدرت تکوینی عقلی.

قدرت عرفی: قسم دوم، قدرت عرفی است که شخص بتواند در مالش تصرف کند، بخرد و بفروشد یا تصرفات تکوینی در مالش انجام دهد؛ استفاده کند از مالش؛ اگر خوردنی است بخورد، اگر پوشیدنی است بپوشد و اگر مالش مانند خانه است که باید در آن بنشیند، یا اگر وسیله نقلیه است، بتواند در آن در جهت نقل و انتقال بهره ببرد. اینها تصرفات عرفی

است که اگر قادر بر این تصرفات بود، می شود قدرت عرفی. این قسمت دوم که البته هر جا قدرت عرفی باشد، خواه ناخواه قدرت عقلی تکوینی هم وجود دارد.

قسم سوم، قدرت شرعی است. قدرت شرعی به دو نوع تقسیم می شود: قدرت شرعی وضعی که این می شود قسم سوم و قدرت شرعی تکلیفی که این هم قسم چهارم می شود.

قدرت شرعی وضعی: قدرت شرعی وضعی به این معناست که شخص بتواند بفروشد، بخرد و انواع معاملات را انجام بدهد و این معاملات صحیح باشد. اگر بخواهد قدرت نداشته باشد، معنایش این است که مال مال اوست، اما نمی تواند در این مال تصرفات اعتباری مانند بیع، هبه و امثال اینها انجام بدهد. این شخص قدرت وضعی ندارد، هر چند اگر این کار را کرد، کار حرامی نکرده است. اگر فروخت یا هبه کرد، کار حرامی نکرده، اما بیعش باطل است. مانند مال مرهون یا مال مهجور؛ کسی که مالش مهجور است، اگر معاملاتی روی این مال انجام داد، فعل حرامی انجام نداده بلکه در مال خودش تصرف کرده است، اما این بیع و هبه اش باطل است؛ یعنی قدرت شرعی وضعی ندارد.

قدرت شرعی تکلیفی: گاهی قدرت شرعی وضعی وجود دارد، اما قدرت شرعی تکلیفی ندارد؛ یعنی شخص ممنوع از این است که در مالش تصرف کند، اما اگر تصرف کرد، مثلاً اگر بیعی کرد، بیعش صحیح است و ولو کار حرامی کرده باشد. در اینجا، قدرت شرعی تکلیفی وجود ندارد؛ یعنی از نظر تکلیفی ممنوع از تصرف است، ولی قدرت شرعی وضعی دارد. این چهار قسم از تمکن را باید از هم تفکیک کنیم تا برسیم به بحث سوم.

بحث سوم: احکام اقسام تمکن

بحث سوم، احکام این اقسام تمکن است. اینکه گفتیم اول اقسام تمکن را بحث کنیم و بعد سراغ احکام برویم، به دلیل این است که بر اساس شناخت این اقسام و تفکیک بین آنها، می توانیم حکم هر یک از این اقسام را به روشنی بیان کنیم. بحث ما پس در بحث ثالث درباره احکام اقسام تمکن است.

قدرت تکوینی عقلی و وجوب زکات

اما قدرت تکوینی عقلی - از این قسم شروع کنیم - یعنی قسم اول از تمکن که همان تمکن به معنای قدرت تکوینی عقلیه است. به نظر ما، این قدرت تکوینی عقلی به تنهایی در اثبات وجوب زکات کفایت نمی کند، البته اگر قدرت عرفی همراهش نباشد.

به عنوان مثال، فرض کنید یک غاصب قاهر، مال کسی را تصرف کرده و به هیچ وجه اجازه تصرف به مالک اصلی نمی دهد. اما مالک اصلی می تواند با روش های خیلی سخت و مشکلی بجننگد و از این جور کارهای سختی که شاید بتواند مالش را استنقاذ کند، انجام دهد؛ اما لازمه اش این است که خودش را به خطر بیندازد. مثلاً فرض کنید که در یک برهه ای، حکومتی مانند بعثی ها که بر عراق حاکم بودند، اموال ایرانی ها را مصادره کرده بودند. حالا اگر کسی فرض کنیم می توانست به شکل قاچاق یا به شکل خاصی برود و جان خودش را به خطر بیندازد؛ او را بگیرند و بکشند.

در این مورد، قدرت عقلی وجود دارد بر تصرف در مالش، اما این قدرت عرفی نیست و عرفاً نمی گویند که او قدرت و تمکن بر مالش دارد. عرف می گوید مال در دست ظالم است و شخص تمکن از تصرف ندارد. بنابراین، اینکه حالا عقلاً

بتواند یک راه و روشی پیدا کند برای اینکه در مالش تصرف کند، قدرت عقلی به تنهایی کفایت نمی‌کند در تمکن، بلکه باید قدرت عرفی نیز داشته باشد.

خلاصه اینکه به نظر ما، اگر قدرت عرفی نباشد، قدرت عقلی تنها در وجوب زکات کفایت نمی‌کند. بنابراین، نسبت به قسم اول از اقسام قدرت، وقتی می‌گوییم یکی از شروط وجوب زکات تمکن از تصرف است، مراد از تمکن از تصرف، تمکن عقلی تکوینی آن چنانی نیست و مراد قدرت عقلیه تکوینی نیست. این نکته نسبت به این قسمت اول

قدرت عرفی و وجوب زکات

اما قسمت دوم؛ یعنی قدرت عرفی. به نظر ما، ادله‌ای که در این باب وجود دارد، به‌ویژه ادله‌ای که از آنها استفاده می‌شود که قدرت بر تصرف شرط در وجوب زکات است، به نظر می‌رسد ظهور در قدرت عرفی دارد.

به عنوان مثال، در صحیحۀ میسرۀ بن عبدالعزیز که قبلاً به آن اشاره کردیم، آمده است: «ما كان لا يقدر على أخذه فليس عليه زكاة»^۱. یعنی کسی که نمی‌تواند مالی را در دست بگیرد و نمی‌تواند این مال را به دست بیاورد، این شخص «لیس علیه زكاة». این عبارت «لا يقدر» ظهور در «لا يقدر» عرفی دارد. بنابراین، اگر این قدرت را نداشت، زکات بر او واجب نیست، ولو اینکه قدرت عقلیه کذایی را داشته باشد.

همچنین در صحیحۀ عمر بن یزید آمده است: «إذا كان لا يقدر على أخذه فليس عليه زكاة حتى يقبضه»^۲. در اینجا نیز عبارت «لا يقدر» آمده که ظهور در قدرت عرفی دارد. پس اگر قدرت عرفی نبود، زکات بر او واجب نیست، ولو اینکه قدرت عقلیه را داشته باشد.

نظر سید یزدی

مرحوم سید یزدی، صاحب عروة، نیز از عبارتش همین استفاده را می‌کند. هرچند برخی به فرمایش ایشان اشکال گرفته‌اند، ولی به نظر نمی‌آید اشکالی بر فرمایش ایشان وارد باشد. ایشان می‌فرماید: «والمدر في التمكن على العرف»^۳، که مقصودشان از این عبارت، یعنی همین که آن قدرتی و یا آن تمکنی که در وجوب زکات معتبر است، آن تمکن و قدرتی است که عرفی باشد.

بنابراین، قدرت و تمکن از تصرف عرفی، ملاک در شرطیت وجوب زکات است. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که قدرت عرفی در وجوب زکات اهمیت ویژه‌ای دارد. حال به قدرت شرعی یا قدرت تشریعی می‌رسیم. گفتیم که چهار قسم قدرت داریم؛ قدرت تکوینی عقلی، قدرت تکوینی عرفی که گفتیم شرط است در وجوب زکات.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۵. عن میسرۀ عن عبدالعزیز قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له الدين يُزكّيه؟ قال: كل دين يدعه هو إذا أراد أخذه فعليه زكاته وما كان لا يقدر على أخذه فليس عليه زكاة».

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۷. عن عمر بن یزید عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ليس في الدين زكاة إلا أن يكون صاحب الدين هو الذي يؤخره فإذا كان لا يقدر على أخذه فليس عليه زكاة حتى يقبضه».

۳. العروة الوثقى (المحشى)، ج ۴، ص: ۹.

قدرت تشریعی و وجوب زکات

قسم سوم، قدرت تشریعی است. این قدرت تشریعی گاهی به صورت قدرت شرعی تکلیفی است و گاهی به صورت قدرت شرعی وضعی. به نظر ما، قدرت شرعی وضعی ملاک نیست؛ یعنی شرط در وجوب زکات نیست. قدرت شرعی وضعی به چه معناست؟ یعنی کسی مال، مال اوست و نصاب هم دارد، اما این مال مثلاً در رهن کسی است که قدرت شرعی ندارد، یا مالش مهجور است. مال مهجور ممنوع از تصرف شرعی نیست؛ منع از تصرف به معنی احکام وضعیه است. به این معنا که اگر بیع کند، بیعش باطل است و اگر هبه کند، هبه اش باطل است. نه اینکه نمی تواند شرعاً در مالش تصرف کند. برخی از اقسام هجر به این صورت است. در اینجا، حکم تکلیفیش منفی نیست، بلکه حکم وضعیش منفی است.

اگر این چنین باشد که حکم وضعیش منفی باشد، یعنی اگر بیعی کرد، بیعش باطل است و اگر هبه کرد، هبه اش باطل است، اما مال، مال اوست. در این صورت، اگر زکات به آن تعلق گرفت، زکات بر او واجب می شود. مثلاً فرض کنید که کسی در مرض الموت است و چنین کسی ثلث مالش را وصیت کرده و در این مازاد بر ثلثش دیگر حق تصرف ندارد. اگر تصرف کرد، تصرفات وضعیه اش باطل است؛ مثلاً نمی تواند بفروشد یا هبه کند. اما حرمت تصرف ندارد و می تواند در مالش تصرف کند شرعاً.

در اینجا، قدرت شرعی تکلیفی وجود دارد، اما قدرت شرعی وضعی ندارد. حال اگر این مال نصاب داشته باشد و حول هم بر آن گذشته باشد، باید زکاتش را بدهد، ولو اینکه این مربوط به آن مازاد بر ثلثی باشد که وصیت کرده است. باید زکاتش را بدهد. این عدم قدرت بر تصرف بر او صدق نمی کند. صرف اینکه قدرت تشریعی وضعی نداشته باشد، قدرت عرفی دارد و این سلب قدرت وضعیه هم مانع از وجوب زکات نخواهد بود؛ چون ادله باب، منصرف از چنین قدرتی است. عبارت «لا یقدر علی أخذ» به این معناست که باید صدق عرفی کند. این مورد از قدرت شرعی وضعی است. اما در مورد قدرت شرعی تکلیفی، تا اینجا مشخص شد که قدرت شرعی وضعی شرط در وجوب زکات نیست. اگر قدرت شرعی وضعی نداشت، اما قدرت عرفی داشت و قدرت شرعی تکلیفی هم داشت؛ یعنی جواز تصرف وجود دارد. او می تواند تصرف کند، ولی تصرفش اثر ندارد و مسلوب الأثر است. قدرت شرعی وضعی ندارد، اما قدرت تکلیفی دارد. در اینجا، اگر مالی داشته باشد که حول هم بر آن گذشته و نصاب هم داشته باشد، باید زکاتش را بدهد، ولو اینکه ممنوع از تصرفات دیگر باشد. این نکته نسبت به قسم سوم.

قدرت شرعی تکلیفی و وجوب زکات

اما قسمت چهارم، که قدرت شرعی تکلیفی است، به این معناست که شخص مالی دارد و این مال نصاب دارد و بر نصابش هم حول گذشته، ولی «لا یجوز له التصرف فی المال بسبب شرعی». اینجا باید مواردش را یک به یک بررسی کنیم و ببینیم آن دلیل شرعی که منع از تصرف می کند، چه وضعیتی با وجوب زکات پیدا می کند.

مورد اول: نذر

اولین مورد، مورد نذر است؛ یعنی اگر کسی مالی دارد و این مال را نذر کرده است که به فلان امامزاده یا در فلان جا بدهد، این مال نصاب هم دارد و سال هم بر آن گذشته است. در اینجا، چون این مال متعلق نذر است، «لا جواز له التصرف فی المال». بنابراین، اینجا قدرت تکلیفی ندارد.

حال باید بررسی کنیم که آیا این عدم قدرت تکلیفی، وجوب زکات را از مالش برمی دارد در مسأله ای مانند وجوب نذر؛ چه وضعیتی پیدا می کند؟ به عبارت دیگر، آیا نذر کردن این مال به امامزاده، موجب می شود که زکات بر آن مال واجب نباشد؟

بررسی تراحم واجبات در وجوب زکات و نذر

عرض ما این است که از یک سو، ادله وجوب زکات و شرطیت قدرت، اقتضا می کنند که وجوب زکات در این مال وجود دارد؛ زیرا این مال دارای قدرت عرفی است و نصاب نیز دارد و حول هم بر نصابش گذشته است. به عبارت دیگر، شرایط وجوب زکات در این مال متوفر است و قدرت عرفی نیز وجود دارد، به این معنا که مال در دست خودش است و می تواند در آن تصرف کند.

اما در اینجا، شخص نذر کرده است و وجوب نذر به این مال تعلق گرفته است. بنابراین، باید بررسی کنیم که آیا دلیل وجوب زکات شامل این مورد می شود و آیا دلیل وجوب نذر مانع از تعلق دلیل وجوب زکات می شود. به نظر می رسد که اطلاعات وجوب زکات شامل این مورد می شود، زیرا قدرت تکوینی عرفی وجود دارد. از طرفی دیگر، شخص باید صدقه بدهد و به نذر خود عمل کند؛ مثلاً اگر نذر کرده که این مال را به امامزاده بدهد، حتی آن مقداری از این مال که سهم زکات می شود، مشمول نذر است.

در اینجا، ما می گوئیم که دو واجب متزاحم داریم. نمی توان گفت که وجوب نذر موجب سلب قدرت از اوست. چرا که قدرتی که در روایت آمده، قدرت عرفی است و شخص قدرت دارد. بنابراین، مشکل این نیست که او قدرت ندارد؛ بلکه او قدرت دارد و وجوب زکات هم به آن تعلق می گیرد.

اما در اینجا دو واجب متزاحم داریم: از یک طرف، وجوب زکات به سهم زکات تعلق گرفته است و از طرف دیگر، وجوب نذر نیز به این مال تعلق گرفته است. این دو واجب در مقام امتثال با یکدیگر تراحم دارند.

برای حل این مشکل، باید به قواعد باب تراحم مراجعه کنیم. قاعده ای که در اینجا قابل تطبیق است، «قاعده اهمیت» است. باید بررسی کنیم که از این دو واجب، کدام یک اهم از دیگری است و کدام یک مقدم بر دیگری می شود.

از ادله وجوب زکات و نصوص شرعیه استفاده می شود که وجوب زکات از وفای به وجوب نذر اهم است. زیرا اولاً، همیشه وجوب زکات مقرون به وجوب صلاة آمده است و ادله بسیاری بر اهمیت صلاة وجود دارد. صلاة به عنوان «عمود الدین» شناخته می شود و قوام دین به آن است. لذا هیچ شکی نیست که صلاة از اهم تکالیف و واجبات شرعیه است و وجوب زکات نیز که مقرون به صلاة است، از همین اهمیت برخوردار است.

از طرفی، نصوصی که درباره وجوب زکات آمده، نشان دهنده اهمیت زکات است. به عنوان مثال، در مورد زکات آمده است: «وَلِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۱. این عبارت نشان دهنده اهمیت زکات است. همچنین آیات دیگری مانند «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يُخِصُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»^۲ و «فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ»^۳ نیز به وضوح شامل زکات می شوند و زکات، قدر متیقن این آیات است. عبارت «وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ» به خصوص نشان دهنده عدم پرداخت زکات است و قدر متیقن «لم نک نرکّی» نیز می باشد.

با توجه به آیات و روایات، اهمیت زکات بر وجوب وفای به نذر به نظر ما محرز است. لذا در چنین شرایطی، شخص باید زکات مالش را بپردازد و وفای به نذر را از مابقی مال بعد از تصدق به زکات و انجام واجب زکات انجام دهد. اگر شخص قبل از حوّل حول به نذرش وفا کند، موضوع وجوب زکات منتفی می شود و دیگر حول بر این مال نمی گذرد تا زکات بر او واجب باشد. در این صورت، نذر صحیح است و دیگر موضوع زکات منتفی می شود. اما اگر وفای به نذر به گونه ای باشد که مال را از نصاب انداخته باشد، و سال بر آن بگذرد، زکات واجب نیست؛ زیرا نصاب ندارد. اما اگر نصاب داشت و در وسط سال به نذر وفا کرد، زکات بر او واجب می شود.

در مواردی که وجوب وفای به نذر به ذمه او تعلق گرفته و سال نیز بر آن گذشته، تراحم پیش می آید. در اینجا، هم زکات بر او واجب است و هم وفای به نذر. به نظر ما، در این موارد عمل به وجوب زکات، اولی از عمل به وجوب وفای به نذر است. بنابراین، در مقداری که زکات واجب می شود، باید سهم الزکاة را به اصحاب الزکاة بپردازد و سپس در مابقی بعد از پرداخت زکات، به نذرش عمل کند.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر وجوب زکات به گونه ای عمل شود که موضوع نذر را منتفی کند، یعنی اگر بخواهد به زکات واجب عمل کند، دیگر آن مقدار از مالی که نذر کرده به کلی از بین می رود، در این صورت، از بین رفتن موضوع نذر، به این معناست که موضوع نذر منتفی می شود.

خلاصه حرف این است که در موارد نذر، دلیل وجوب زکات اثبات می کند که وجوب زکات از وجوب وفای به نذر اهمیت بیشتری دارد. بنابراین، اگر تراحمی در کار نباشد، مانند اینکه شخص قبل از اتمام الحول به نذرش وفا کند و مابقی مال نیز نصاب داشته باشد، در اینجا تراحمی وجود ندارد. در این صورت، او باید به وجوب زکات عمل کند و دیگر وجوب وفای به نذر در کار نیست تا مزاحمتی با وجوب زکات ایجاد کند.

اگر شخص به نذرش وفا کرد و نصاب وجود داشت، گفتیم که بدون تراحم باید زکاتش را بپردازد. اما اگر وفای به نذر نکرد و سال هم بر مال گذشت، هم زکات به آن تعلق می گیرد و هم نذر، که این وضعیت از مصادیق تراحم الواجبین است.

۱. سورة فصلت: ۶ و ۷.

۲. سورة ماعون: ۱-۳.

۳. سورة مدثر: ۴۰-۴۴.

به نظر ما، این مسأله بسیار روشن و مسلم است که وجوب زکات اهم از وجوب وفای به نذر است. لذا در اینجا باید به وجوب زکات عمل کند. اگر بعد از وجوب پرداخت زکات، موضوع نذر اساساً منتفی شده باشد، خوب است. اما اگر موضوع نذر باقی است، باید از مابقی بعد از پرداخت زکات به نذرش عمل کند. این نکته مربوط به مسأله نذر است و حالا موارد را یک به یک بررسی خواهیم کرد تا ببینیم دلیل آن موارد چه اقتضایی دارد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين